ظهور چین نظم جهانی کنونی را بی‌ثبات می‌کند؟

غرب آسیا در راهبردهای جهانی چین

مترجم
سجاد عطازاده

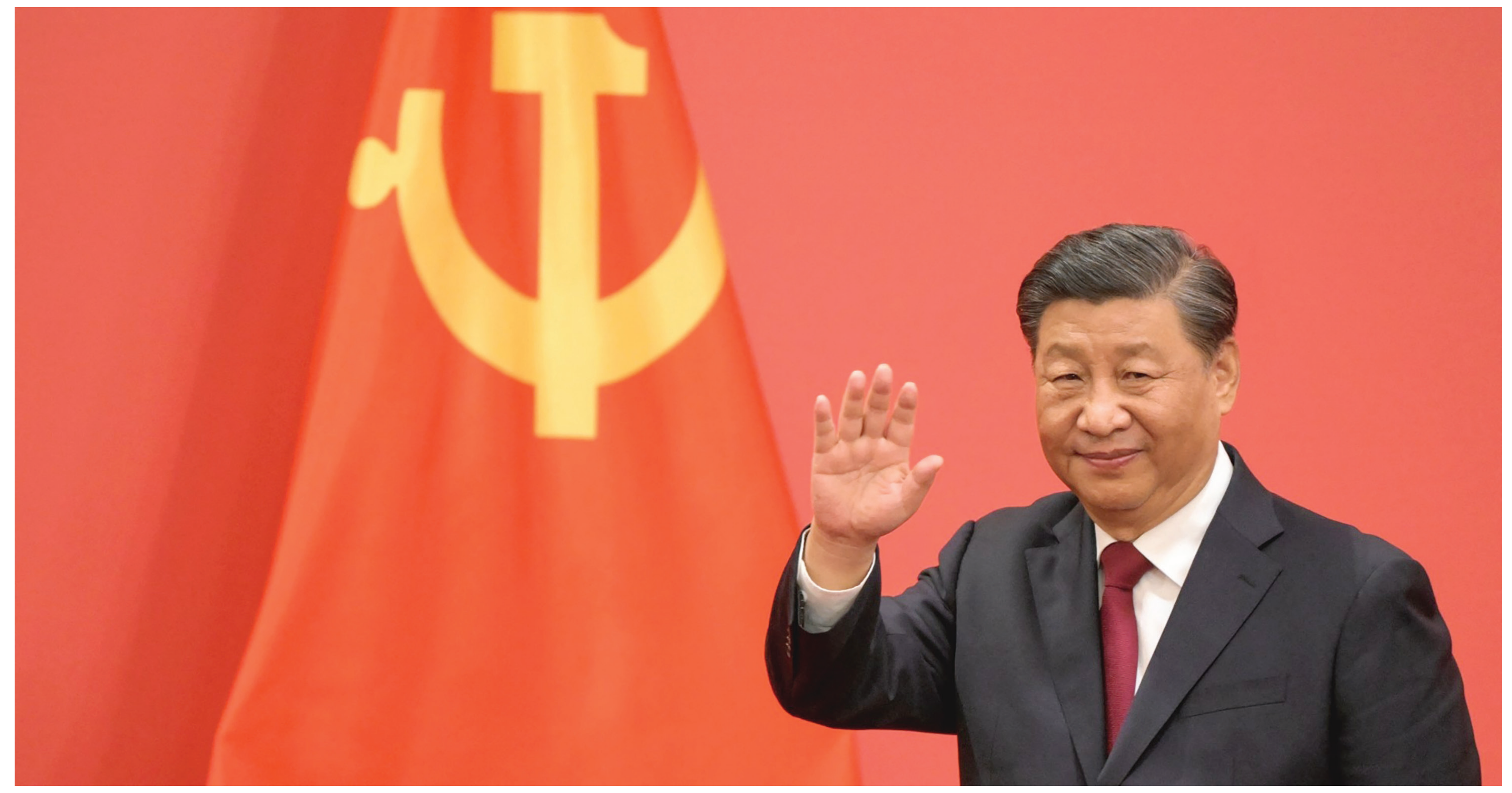

تیم نبلاک، استاد ممتاز سابق رشته مطالعات خلیج‌فارس در دانشگاه اکستر بریتانیا، در فصلی از کتاب Routledge handbook on China-Middle East Relations با عنوان «خاورمیانه در راهبردهای جهانی چین» به بررسی کنشگری چین در منطقه خاورمیانه پرداخته و آن را تابعی از سیاست‌های جهانی پکن می‌داند. وی معتقد است خاورمیانه علی‌رغم اهمیت اقتصادی و سیاسی برای چین، باز هم در مقایسه با منطقه آسیای شرقی و آسیای مرکزی، حالت ثانویه برای پکن دارد. به‌علاوه چین سیاست «دوستی با همه» را در خاورمیانه دنبال می‌کند و قصد ورود به اتحاد له یک کشور و علیه کشور دیگر ندارد.

ارزیابی روابط درحال گسترش چین با کشورهای خاورمیانه، به‌ویژه پیش‌بینی تحولات آینده، به‌طورجدی به فرضیات موجود درباره راهبردهای جهانی چین بستگی دارد. بخش‌های قابل‌توجهی از کارشناسان غربی، گفتمان خود را بر جاه‌طلبی‌های فرضی هژمونیک چین، چه در سطح جهانی و چه در منطقه آسیا متمرکز کرده‌اند. این فرض که در پس اهداف چین در منطقه خاورمیانه جاه‌طلبی‌های هژمونیک نهفته است، از این خط تحلیل ناشی می‌شود. البته یکی از اصول کلیدی سیاست خارجی چین، رد هژمونی در نظام جهانی است. این رد در درجه اول در چهارچوب نقد رفتار ایالات‌متحده در سپهر جهانی انجام می‌گیرد. رد مذکور همچنین یک مولفه کلیدی در کنشگری متمایز چین در نظام جهانی است که به‌دنبال ارتقای منافع خود از طریق مشارکت و منافع متقابل با قدرت‌های دیگر، و نه از طریق هژمونی است، بنابراین دعاوی موجود درباره هژمونیک بودن نقش درحال افزایش چین در خاورمیانه و اینکه این نقش بخشی از یک ماموریت هژمونیک گسترده‌تر است، قویا رد می‌شود.

ادعای فصل حاضر این است که مولفه‌ها و اهدافی که توسط دولت چین تصدیق و اعلام شده، توضیح کافی و مناسبی از سیاست‌های این کشور در خاورمیانه (مانند سایر نقاط جهان) ارائه می‌دهد، بنابراین هیچ نیاز یا توجیهی برای جست‌وجو یا انتساب انگیزه‌ها یا اهداف پنهان وجود ندارد- حداقل هیچ انگیزه یا هدفی وجود ندارد که ماهیت متفاوتی با انگیزه‌های موجود در بیشتر بافتارهای روابط بین‌الملل داشته باشد. پژوهش حاضر حول چهارچوب تحلیلی سازمان‌دهی شده که از ادراک مذکور ناشی می‌شود: بخش بعدی به مولفه‌هایی سیاسی، اقتصادی و نظامی و مولفه‌هایی می‌پردازد که در نحوه ادراک دولت چین از منافع خود اساسی و ذاتی به‌شمار می‌روند. سپس چهار راهبرد کلیدی که از سوی چین در عرصه جهانی دنبال می‌شوند، پیش از تشریح مراحل اصلی بیان می‌شود که روابط چین و کشورهای خاورمیانه با گذر از آنها رشد و توسعه یافته است. بعدا اهمیت خاورمیانه در عصر حاضر برای پکن و نهایتا دیدگاهی درباره تحولات احتمالی روابط دوطرف در سال‌های آینده بیان می‌شود.

البته چشم‌اندازی از تحولات آتی که مبتنی بر اهداف یک قدرت بزرگ باشد ممکن است به‌راحتی و بر اثر فراز و نشیب‌های ناشی از جنگ‌های قدرت بین‌المللی و درگیری‌های منطقه‌ای از مسیر خارج شود. این امر به‌ویژه در زمین و زمان کنونی که نظم جهانی در سیالیت است، صدق می‌کند. ظهور چین به دلیل چالشی که برای مرکزیت و سلطه ایالات‌متحده در نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند، ناگزیر نظم جهانی کنونی را که در شرایط بسیار متفاوتی ساخته و رشد کرده، بی‌ثبات می‌کند. سایر قدرت‌های در حال ظهور نیز ادعاهایی را برای ایفای نقش‌های اساسی‌تر در سازمان‌های جهانی مطرح کرده‌اند که پیامدهای مشابهی برای نظم جهانی دارد. تنش‌های ناشی از تغییر واقعیت‌های مربوط به قدرت اقتصادی و راهبردی در سطح جهانی به درگیری‌ها و تغییر صف‌ها در سطح منطقه‌ای نیز دامن می‌زند.

چگونگی رجوع قدرت‌های بزرگ جهانی به منطقه خاورمیانه و به کشورهای منفرد این منطقه، بلاشک تحت‌تاثیر این شرایط سیال خواهد بود. رویکرد اتخاذشده در فصل حاضر از بی‌ثباتی‌های موجود و احتمالی صرف‌نظر نمی‌کند و نسبت به چالش‌ها و معضلات سیاستی جدید ناشی از آنها بی‌تفاوت نیست اما فصل حاضر به‌دنبال اظهار این گزاره است که راهبردهای کنونی پکن منعکس‌کننده منافع بلندمدت چین در منطقه خاورمیانه است که احتمالا ثابت باقی خواهد ماند. مشارکت چین در خاورمیانه مهم است و مهم هم باقی خواهد ماند اما منافع این کشور در مشارکت و همکاری با همه دولت‌ها نهفته است؛ نه در صف‌بندی امنیتی گزینشی با دولت‌های منفرد.

مولفه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی دخیل در ادراک دولت چین از منافع خود

سه مولفه در تنظیم چهارچوبی که راهبردها و سیاست‌های جهانی چین در آن شکل گرفته‌اند، حائز اهمیت ویژه‌ای است. مولفه اول سیاسی است و از سه بعد برخوردار هست؛ بعد اول بر الزامات لازم برای حفظ و تقویت نظام سیاسی چین استوار است؛ حزب کمونیست چین هسته‌ای است که جامعه و اقتصاد حول آن سازمان می‌یابد. نیاز به حفظ انسجام دولت چین در داخل مرزهای سرزمینی و دریایی بعد دوم است و تهدید یکپارچگی دولت در این مرزها با واکنش‌های شدیدی همراه می‌شود، بعد سوم نیز حول بیم از حمله یا براندازی خارجی شکل گرفته است- نگرانی‌هایی که بر اثر خاطرات تاریخی شکل گرفته و تقویت شده‌اند.

استراتژیست‌های چینی یا مولف فصل حاضر بر این گمان نیست که نگرانی‌های سیاسی مذکور مجزا و متمایز از یکدیگرند، بلکه آنها عناصری هستند که در یک نظام تعاملی به‌صورت متقابل به یکدیگر وابسته بوده و همدیگر را تقویت می‌کنند: انقلابی که حزب کمونیست را به قدرت رساند، به‌عنوان اساس مهمی که وحدت و استقلال چین براساس آن بنا شده است، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که براساس آن وحدت و انسجام ملی ایجاد می‌شود و این کشور را قادر می‌سازد منافع خود را در سطح بین‌المللی مطرح و از آنها دفاع کند. حزب کمونیست هیچ دلیل یا توجیهی برای حکومت خود ندارد، مگر اینکه به اهداف گسترده‌تر مذکور دست یابد. مولفه دوم بنیان نظامی لازم برای توانمندسازی چین در جهت دفاع و اظهار منافع خود است. منابع نظامی به‌وضوح اهداف فعلی را تحدید و تشکیل می‌دهد و تقویت آنها نیز پایه‌ای برای گزینه‌های راهبردی جدید در آینده فراهم می‌کند. یک منبع کلیدی که سیاست دفاعی چین را روشن می‌کند، سندی موسوم به «دفاع ملی چین در دوره جدید» است که در ژوئیه ۲۰۱۹ توسط دفتر اطلاعات شورای دولتی چین منتشر شده است. در این سند این‌گونه بیان شده است:

«ایجاد یک دفاع ملی مستحکم و یک ارتش قوی متناسب با جایگاه بین‌المللی و منافع امنیتی و توسعه‌ای چین یک وظیفه راهبردی در راستای مدرنیزاسیون سوسیالیستی است. چین با درس گرفتن از تاریخ، دفاع ملی و ارتش خود را تقویت می‌کند تا تضمینی امنیتی برای توسعه صلح‌آمیز خود ارائه دهد.»

درحالی که در سند مذکور به‌وضوح یک جنبه بین‌المللی نیز وجود دارد- که در قالب عباراتی مانند «انجام مسئولیت‌ها و تعهدات بین‌المللی» چین و ارائه «کالاهای امنیتی به جامعه بین‌المللی در حد توان خود» از سوی نیروهای مسلح بیان شده است- اما تاکید آن بر حفاظت از «حاکمیت، امنیت و منافع توسعه‌ای» چین، پاسداری از حقوق و منافع ملی و دریایی و ایجاد نیروی دفاعی است که بتواند به این اهداف دست یابد. مقیاس چالشی که چین در حفاظت از امنیت خود با آن مواجه است، در جملات ذیل عیان است:

«چین دارای مرز زمینی به‌طول ۲۲ هزار کیلومتر و خط ساحلی دارای ۱۸ هزار کیلومتر است، چین ازنظر تعداد کشورهای همسایه، طول مرز زمینی و پیچیدگی امنیت دریایی، از کشورهای بسیاری پیش‌تر است، بنابراین حفاظت از حاکمیت ارضی، حقوق و منافع دریایی و وحدت ملی برای چین وظیفه دشواری است.»

البته «حقوق و منافع» چین، سرزمین‌ها و آب‌هایی را دربرمی‌گیرد که معتقد است نسبت به آنها محق است. لزوم «دستیابی به اتحاد مجدد و کامل کشور» به‌عنوان بخشی اساسی از منافع ملت چین و عنصری ضروری برای جوان‌سازی ملی توصیف شده است. درحالی‌که چین به اصول «اتحاد مجدد مسالمت‌آمیز» پایبند است، اما در رد جدایی تایوان از سرزمین اصلی تردیدی وجود ندارد. چین هرگز اجازه جدایی بخشی از خاک خود را توسط هیچ شخص، سازمان یا حزب سیاسی در هیچ زمانی نخواهد داد. این مساله تنها موضوعی است که استفاده از زور به‌عنوان یک گزینه درباره آن تصریح شده است. جزایر دریای چین جنوبی و جزایر دیائیو دریای چین شرقی به‌عنوان «بخش‌های جداناشدنی قلمرو چین» توصیف شده‌اند و پکن حق دارد از حاکمیت ملی خود بر این جزایر برای ایجاد زیرساخت‌های لازم و استقرار قابلیت‌های دفاعی ضروری در جزایر و صخره‌های آنها استفاده کند و در آب‌های جزایر دیائیو دریای چین شرقی دست به گشت‌زنی بزنند.

روند نوسازی ارتش چین از اهمیتی حیاتی برخوردار است اما امری است که نیازمند توجه طولانی است. «دستیابی به ماشینی‌سازی» از طریق افزایش قابل‌توجه اطلاعاتی‌سازی و قابلیت‌های راهبردی به شدن بهبود یافته قرار بود تا سال ۲۰۲۰ محقق شود. «مدرن‌سازی دفاع و ارتش ملی» نیز قرار است تا سال ۲۰۳۵ تکمیل شود و تبدیل نیروهای مسلح به «نیروهایی در کلاس جهانی» نیز تا اواسط قرن بیست‌ویکم به‌طول خواهد انجامید. مولفه سوم نیز نیازهای اقتصادی چین و منافع ناشی از آن استوار است. البته این نیازها با توسعه اقتصادی کشور دستخوش تغییر شده است. از زمان تاسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹، پویایی رشد اقتصادی به مالکیت دولتی بر منابع عمده اقتصادی کشور، کنترل مرکزی بر برنامه‌ریزی و نظام مالی و بسیج هر محصول مازادی که برای سرمایه‌گذاری در دسترس بود، بستگی داشت. تجارت خارجی در این دوران بر واردات تجهیزات حیاتی موردنیاز برای صنعتی‌سازی متمرکز بود. دوره ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹ شاهد «اصلاحات تدریجی اما اساسی در نظام اقتصادی»، آزادسازی مقررات در حوزه سرمایه‌گذاری و قیمت‌گذاری، باز کردن آغوش کشور روی تجارت خارجی، جایگزینی کمون‌های کشاورزی با «قراردادهای مسئولیت» و دادن آزادی عمل بیشتر به شرکت‌ها (که عمدتا هنوز تحت کنترل دولت بودند) در برنامه‌ریزی توسعه و بهره‌برداری از فرصت‌های موجود بود. اصلاحات بازار که منجر به ایجاد «اقتصاد بازار اجتماعی» شد، در سال‌های بعد معرفی شد. رشد سریع اقتصادی متعاقب حاصل شده طی این سال‌ها نیز امکان و ضرورت گسترش صادرات را فراهم کرد؛ امری که برای تامین مالی واردات فناوری موردنیاز برای دگرگونی اقتصادی لازم بود. از سال ۱۹۹۳، میزان نیاز چین به نفت، از تولید داخلی آن فراتر رفت و منجر به افزایش مداوم و قابل‌توجه میزان واردات نفت شد. بعد صادراتی و وارداتی برای روابط چین با کشورهای خاورمیانه از اهمیت بسیاری برخوردار شدند.

از سال ۱۹۹۹، چین روند طولانی اصلاحات اقتصادی را تجربه کرده است؛ اصلاحاتی که ذیل آن دولت شرکت‌های چینی را تشویق می‌کند تا در خارج از چین دست به خرید دارایی‌های گوناگون بزنند و تجارت بین‌المللی خود را گسترش دهند. در همین راستا، دولت از حقوق مالکیت خصوصی حمایت کرده، بخش‌هایی از بازار داخلی را روی رقابت خارجی باز و برخی بنگاه‌های متعلق به دولت مرکزی یا دولت‌های محلی را به بخش خصوصی واگذار کرده است. این سیاست که از آن به‌عنوان «سیاست خروج از خانه» یاد می‌شود، در سال ۱۹۹۹ اعلام شده است. پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ هم به جهت‌گیری اقتصادی جدید این کشور کمک کرد. ارزش تجارت خارجی چین بین سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۱۸ از ۳۶۰،۶ میلیارد دلار به ۴،۶۳ تریلیون دلار افزایش یافت. به‌علاوه شاهد گسترش عقد قرارداد از سوی چین در همه مناطق مختلف جهان، ازجمله خاورمیانه بوده‌ایم.

درحالی‌که جهت‌گیری کلی سیاستی درطول سال‌های پس از ۱۹۹۹ ثابت بوده اما در دوران پسا۲۰۱۵ شاهد ارتقای سیاست «خروج از خانه» با تاکید بر صادرات کالاها و فناوری‌های دارای ارزش بالا و عقد قراردادهای پروژه‌های زیرساختی عظیم در کشورهای دیگر بوده‌ایم. (برخی با عنوان راهبرد «خروج از خانه ۲» از این سیاست جدید یاد کرده‌اند.) پروژه‌های زیرساختی بزرگ در خارج از مرزها هم ظرفیت مازاد موجود در برخی صنایع چینی مانند فولاد و سیمان را جذب خود می‌کنند و هم به اهداف سیاسی و توسعه‌ای پکن در خارج از مرزهای خود جامه عمل می‌پوشانند. ابتکار کمربند- جاده که به‌طور رسمی در سال ۲۰۱۳ اعلام شد اما از سال ۲۰۱۵ تاثیرات قابل‌توجه خود را آشکار کرد، بستر اصلی این سیاست جدید اقتصادی را تشکیل می‌دهد. ابتکار کمربند- جاده یک منطق اساسی برای آن دسته از مشارکت‌های راهبردی (عمدتا اقتصادی) ارائه می‌دهد که چین در چند سال گذشته با کشورهای خاورمیانه منعقد کرده است.

راهبردهای جهانی چین

فصل حاضر به احصای چهار هدف/دستورالعمل راهبردی دنبال شده از سوی دولت چین در سیاست خارجی خود می‌پردازد. در اسناد سیاستی دولت چین، سخنرانی‌ها و بیانیه‌های رهبران این کشور و مقاله‌های منتشرشده در روزنامه‌های دولتی، این چهار هدف پیوسته مورد تاکید قرار می‌گیرند. اولین و مهم‌ترین هدف/ دستورالعمل راهبردی، حفاظت از کشور چین، اراضی و آب‌ها و نظام سیاسی آن دربرابر تهدیدات جهانی و بی‌ثباتی یا اختلالات منطقه‌ای است. تقابل امنیتی و اقتصادی مداوم چین با ایالات‌متحده سبب اولویت‌دار شدن امنیت برای پکن شده است. قدرت نظامی و اقتصادی واشنگتن، اتحادهای آن با کشورهای شرق آسیا، جنوب شرق آسیا و استرالیا- که به‌عنوان همسایه منطقه‌ای چین شناخته می‌شوند- و قدرت‌افکنی دریایی آن در آب‌های نزدیک به چین و مناطقی که این کشور ادعای حاکمیت بر آنها را دارد، همگی سبب پیدایش معمای اصلی شده‌اند که اکنون پیش روی چین و به‌طور گسترده‌تر روابط جهانی قرار دارد: آیا قدرت اقتصادی و راهبردی رو به رشد خود چین قادر خواهد بود به‌طور مسالمت‌آمیز خود را در نظم جهانی مستقر جایابی کند؟

توجه چین نسبت به کشورهایی که به نگرانی‌های امنیتی آن مربوط می‌شوند و از طریق قرارگیری در یک محیط مشترک منطقه‌ای پکن را نیز تحت‌تاثیر قرار می‌دهند، نسبت به کشورهایی که هیچ اهمیت امنیتی مستقیمی برای چین ندارند، بیشتر بوده و خواهد بود. کشورهای خاورمیانه به‌اندازه کشورهای عضو انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا («آسه‌آن») یا کشورهای آسیای مرکزی توجه سیاستگذاران چینی را به خود جلب نمی‌کنند. پکن از سال ۱۹۹۶ «شریک گفت‌وگوی کامل» آسه‌آن بوده است. درمجموع ۲۲ نشست سران آسه‌آن- چین در دوره ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۰ برگزار شده و طیف گسترده‌ای از مجراهای ارتباطی بین وزرای دوطرف و همچنین ارتباطات مردم‌به‌مردم وجود دارد. در سال ۲۰۰۳، چین پیشتاز پیوستن به «معاهده مودت و دوستی» در آسیای جنوب شرقی شد. البته اختلافات بر سر حقوق دریایی مربوط به آب‌های دریای چین جنوبی بخشی از دلایل مربوط به این رابطه تعاملی است. کشورهای آسیای مرکزی هم بسیار مورد توجه چین هستند؛ کمااینکه سه کشور این منطقه که همسایه چین به‌شمار می‌روند، درکنار مسکو، تاشکند و خود پکن در سال ۲۰۰۱ دست به تاسیس «سازمان همکاری شانگهای» زدند. علاوه‌بر این، کشورهای این منطقه کانون توجه «کمربند اقتصادی جاده ابریشم» در زمان اعلام آن در سال ۲۰۱۳ بودند (و اکنون نیز جزء زمین-پایه ابتکار کمربند-جاده را تشکیل می‌دهند.) دومین هدف/ دستورالعمل راهبردی که در سند دفاع ملی چین از آن به‌عنوان «ویژگی متمایز دفاع ملی چین در عصر جدید» توصیف شده است، رد راهبردهای مبتنی بر «هژمونی، گسترش ارضی یا حوزه‌های نفوذ» و تاکید بر حق حاکمیت همه دولت‌هاست. این موضوع درون‌مایه ثابتی در سخنرانی‌ها و اسناد رهبران و نهادهای دولتی چین است. این اصل ناشی از ایده‌های مختلفی است که با یکدیگر مرتبط می‌باشند: چین، از آغاز دوران مدرن، از تجاوزها و جنگ‌های خارجی رنج برده و ارزش صلح و توسعه مسالمت‌آمیز را از همین دست‌درازی‌ها آموخته است. به‌علاوه، چین به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان نه از طریق توسع نظامی، غارت استعماری یا دریافت کمک‌های مالی، بلکه از طریق سختکوشی مردم خود و تلاش‌هایش برای حفظ صلح به این جایگاه نائل شده است. بر همین اساس، چین به حقوق همه مردم در انتخاب مستقل مسیر توسعه خود احترام می‌گذارد، با مداخله در امور داخلی سایر کشورها مخالف است، از مشارکت، و نه اتحاد، با سایر کشورها حمایت می‌کند، هرگز هیچ کشور دیگری را تهدید نخواهد کرد و به‌دنبال حوزه نفوذ نیز نخواهد بود. سومین هدف/دستورالعمل راهبردی مشارکت فعالانه در ساختن جامعه‌ای با آینده‌ای مشترک برای بشریت است. از زمانی که شی جین پینگ، دبیرکل حزب کمونیست چین گردید، شاهد تعهد چین به ایفای نقش یک ذی‌نفع مسئول در جامعه جهانی بوده‌ایم. او این اصل را در گزارش خود به هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۲، مدت کوتاهی پس از تصدی سمت دبیرکلی این حزب، بیان کرد. هو جین‌تائو، سلف رئیس‌جمهور شی هم چشم‌انداز مشابهی را با «رویای چینی برای جهانی هماهنگ» بیان نموده بود. مفهوم «آینده مشترک»، اگرچه بدون اشاره صریح به این عنوان، موضوع سخنرانی رئیس‌جمهور شی جین پینگ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۱۵ بود و در ژوئن ۲۰۱۶ نیز از سوی، وانگ یی وزیر امور خارجه چین، با تفصیل بیشتری توضیح داده شد. در سال‌های بعد، این مفهوم بخشی از محتوای اصلی‌ترین بیانیه‌های دولتی چین در حوزه سیاست خارجی را به خود اختصاص داده است.

چهارمین هدف/ دستورالعمل راهبردی، توسعه لایه‌ای از نهادها و شبکه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است که متناسب با منافع، اهداف و ارزش‌های خاص چین باشند. این علایق، اهداف و ارزش‌ها نیز به‌طورکلی با نیازهای توسعه‌ای جنوب جهانی سازگار هستند. بسیاری از نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اقتصادی ایجادشده از سوی چین (مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا) انعکاسی از موسسات بین‌المللی موجود هستند اما تمایل و توانایی جانشینی آنها را ندارند. نهادهای جدید مکمل موسسات قدیمی و پرسابقه بوده و مطابق با نیازهای خاص کشورهای درحال‌توسعه شکل داده شده‌اند. در سندهای تاسیس بیشتر نهادها و شبکه‌های تحت پوشش این هدف/دستورالعمل راهبردی ابتنای آنها بر «اعتماد متقابل، احترام متقابل، برابری، احترام به تمدن‌های متنوع و پیگیری توسعه مشترک» بیان گشته است. مهم‌ترین نهادهای منطقه‌ای/بین‌المللی توسعه‌یافته ذیل این اصول سازمان همکاری شانگهای -که در سال ۲۰۰۱ تاسیس شده و مشتمل بر روسیه، چین، هند، پاکستان، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان می‌شود- و سازمان بریکس -که در سال ۲۰۰۹ تاسیس شده و اعضای آن برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی هستند- می‌باشند. نشست‌های سالانه سران هر دو سازمان در گذر زمان به‌طور فزاینده‌ای اهمیت یافته‌اند؛ اگرچه در رسانه‌های جهانی به‌طور پراکنده مورد گزارش قرار می‌گیرند.

اما شاید مهم‌ترین اقدام در این حوزه که البته یک تعهد ملی و نه یک همکاری بین‌المللی است، ابتکار کمربند- جاده است. تحلیلگرانی که انگیزه‌های احتمالی الهام‌بخش و شکل‌دهنده این ابتکار را بررسی کرده‌اند، تفاسیر مختلفی ارائه داده‌اند. برخی به این ابتکار به‌عنوان عنصری از راهبرد جهانی چین تمرکز می‌کنند که «براساس اهداف ژئوپلیتیک پکن برای شکستن محاصره «اعمال شده از سوی آمریکا» در آسیا-اقیانوسیه و محدود کردن ظهور هند شکل گرفته است. برخی دیگر بر ابعاد این ابتکار به‌عنوان ابزاری تاکید دارند که چین را قادر می‌سازد تا به قدرت نرمی دست یابد که قبلا فاقد آن بوده و در صورت رقابت با ایالات‌متحده در صحنه جهانی به آن نیاز دارد. در تفاسیر دیگر نیز ادعا شده است که اهداف این ابتکار عمدتا اقتصادی است و می‌تواند ناشی از نیاز شدید پکن به گسترش حضور اقتصادی خود در کشورهای دیگر پس از بحران مالی ۲۰۰۹-۲۰۰۸ یا «بحران مالی سرمایه‌داری» چین باشد؛ بحرانی که در آن بنگاه‌های دولتی چین و دولت‌های استانی این کشور تبدیل به پیشران جریانی شده‌اند که در آن برای غلبه بر بار بدهی سنگین نهادهای مذکور و با توجه به کاهش نرخ سودآوری سرمایه‌گذاری در چین، انجام پروژه در کشورهای دیگر را ترویج و تبلیغ می‌کنند.

روایت‌های دولتی چین بر ابعاد برد- برد این ابتکار تاکید دارند. ابتکار کمربند- جاده در یک سطح می‌تواند درس‌هایی برای توسعه کشورهای جنوب جهانی، براساس تجربه چین، ارائه دهد. در سطحی دیگر، توسعه جنوب جهانی مکمل و حامی توسعه و منافع خود چین است؛ منافع راهبردی نیز می‌توانند بخشی از این منافع باشد. رئیس‌جمهور شی در سخنرانی خود در اولین مجمع کمربند- جاده در می ۲۰۱۷ اظهار داشت: «در پیگیری ابتکار یک کمربند و یک جاده، باید بر موضوع اساسی توسعه تمرکز کنیم؛ پتانسیل رشد کشورهای مختلف را آزاد کنیم، به یکپارچگی اقتصادی و توسعه به‌هم‌پیوسته دست یابیم و به همه منفعت برسانیم.»

ادعای من این است که بهترین توصیف از ابتکار کمربند- جاده یک «چتر» است که با ادغام طیف وسیعی از اهداف و منافع مختلف به‌پیش می‌رود. این ابتکار عنصری در راهبرد جهانی چین بوده و از اهمیت حیاتی برخوردار است، اما تفسیر آن باید در چهارچوب بافتار سایر عناصر فوق‌الذکر انجام شود. شبکه‌ای از خطوط جاده‌ای، ریلی، مخابراتی و انرژی، درکنار پروژه‌های توسعه‌ای و توافقنامه‌های همکاری، به‌وضوح برای توسعه اقتصاد چین مفید خواهد بود، اما بعید به نظر می‌رسد که این ابتکار بدون چشم‌انداز راهبردی مبنی بر نحوه بهبود منافع امنیتی چین و تحکیم نقش جهانی آن به وجود آمده باشد.

چین و منطقه خاورمیانه: عوامل شکل‌دهنده به روابط چین و خاورمیانه

همان‌طور که پیش‌تر هم مورد اشاره قرار گرفت، راهبردهایی که چین در جهان دنبال می‌کند احتمالا به نحوی بر نظام بین‌المللی تاثیر می‌گذارند که نافی اهداف ظاهرا صلح‌آمیز و مشارکتی آنهاست. راهبردهای مذکور مرکزیت ایالات‌متحده را در نظم جهانی به چالش می‌کشند. درگیری‌ها و تقابل‌های ناشی از این چالش از ویژگی‌های روابط جهانی است و بی‌شک این امر در نظام بین‌الملل در سال‌های آینده نیز مستمر خواهد ماند. انتقال به یک نظم جهانی بازنگری‌شده که ویژگی آن همکاری هماهنگ و اعتقاد به سود متقابل

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

است، بعید است که به شیوه‌ای صلح‌آمیز و منظم پیش رود و ممکن است هرگز به نتیجه مطلوب نرسد. به علاوه، روابط بین چین و محیط خارجی آن نه‌تنها براساس اهداف خود چین، بلکه توسط سیاست دیگر قدرت‌های بزرگ نیز شکل می‌گیرد.

بااین‌وجود، راهبردهای فوق‌الذکر احتمالا در چگونگی شکل‌دهی به روابط چین با کشورهای خاورمیانه همچنان حیاتی باقی خواهند ماند. آنها تجسم منافع بلندمدت در سطوح مختلف اقتصادی، امنیتی و سیاسی هستند. هیچ دلیلی وجود ندارد که انتظار کنار رفتن یا تغییرات چشمگیر در آنها را داشته باشیم. آنها مبنایی واقع‌بینانه برای ارزیابی یا تحلیل سیاست‌های چین در خاورمیانه ارائه می‌دهند؛ آن هم بدون اینکه نیاز یا توجیهی برای نسبت دادن اهداف توسعه‌طلبانه پنهان به چین- حداقل در منطقه خاورمیانه- وجود داشته باشد. به نفع چین نیست که نقش امنیتی مهمی در خاورمیانه برعهده بگیرد. چهار «شرط» اساسی سبب شکل دادن به روابط چین با خاورمیانه شده‌اند که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

ابعاد میراث تاریخی

همان‌طور که به‌کرات اشاره شده است، چین هیچ «سابقه تاریخی» منفی در منطقه خاورمیانه ندارد، زیرا اثری از استعمار، امپراتوری یا استعمار نو از سوی آن در خاورمیانه وجود ندارد. چین به هیچ‌وجه برای وضعیت متفرق جهان عرب، افتادن فلسطین به دست اعراب [پس از عثمانی]، خلع ید فلسطین از دست ساکنان آن، ساختارهای دولتی ایجادشده پس از استقلال، امتیازات نفتی که در ابتدا سود چندانی برای اعراب نداشت و شرایط وابستگی ایجادشده برای کشورهای عربی پس از استقلال مقصر دانسته نمی‌شود. پکن به‌درستی محق است تا خود را مانند اعراب یک قربانی معرفی سازد: یک کشور متعلق به جهان سوم که خود بر اثر مداخلات بیرونی آسیب دیده است.

بااین‌حال، حضور تاریخی کشورهای غربی در این منطقه سبب شده است تا در روابط با کشورهای خاورمیانه، در مقایسه با چین، دست بالاتر را داشته باشند. نخبگان خاورمیانه بیش از آنکه با فرهنگ چینی هماهنگ باشند، با فرهنگ غربی خو گرفته‌اند. بسیاری از آنها بخشی از تحصیلات خود را در کشورهای غربی یا در محیط‌های غیرغربی انگلیسی‌زبان (مانند هند، پاکستان و مالزی) گذرانده‌اند و در صحنه بین‌المللی- خارج از خاورمیانه- تجارت خود را عمدتا به زبان انگلیسی یا فرانسوی انجام می‌دهند. اگرچه چین پیشینه تاریخی غنی از تماس با منطقه غرب آسیا در زمان‌های گذشته دارد، اما این تماس‌ها برای تاثیرگذاری بر ارتباطات فرهنگی معاصر بسیار دور هستند.

بااین‌وجود، یک عامل موازنه‌بخش نیز در این میان وجود دارد؛ برخی از مقامات و مشاوران چینی که مستقیما با همتایان خاورمیانه‌ای خود در ارتباط هستند، اکنون از سطح بالایی از قدرت تکلم و سواد به زبان عربی یا فارسی برخوردارند؛ بنابراین، آموزش زبانی و فرهنگی متمرکز ارائه‌شده در برخی از دانشگاه‌های برجسته چین، به‌طور پیوسته دامنه ارتباطات فرهنگی بین پکن و کشورهای خاورمیانه را گسترش می‌دهد.

الزامات امنیتی رژیم‌ها و دولت‌ها

بسیاری از رژیم‌ها در خاورمیانه احساس شدیدی از آسیب‌پذیری و ناامنی از خود نشان می‌دهند. آنها که به‌زعم خودشان در مواجهه با جنبش‌های ایدئولوژیک خرابکارانه یا عقاید سیاسی مورد حمایت بخشی از مردم خود که احتمالا از جنبش‌ها یا دولت‌های منطقه‌ای الهام گرفته یا از سوی آنان تامین مالی می‌شوند، برای اخذ ضمانت‌هایی حفاظتی به قدرت‌های خارجی روی می‌آورند. چنین ترس‌هایی به‌ویژه در میان حاکمان پادشاهی‌های عرب خلیج‌فارس مشهود بوده و که منجر به عزم مداوم به برای تامین حمایت و پشتیبانی نظامی از سوی یک یا چند قدرت خارجی شده است.

علاوه‌بر‌این، حمایت خارجی مورد‌نظر باید فراتر از ابزار همبستگی بوده و متضمن تعهدی خاص به بقای رژیم و استفاده از قدرت نظامی برای تضمین این امر باشد. برای نیل به این هدف، سطح بالایی از اعتماد به کارآمدی قدرت مربوطه، ظرفیت نظامی آن و ماهیت قاطعانه تعهداتی که به رژیم می‌گیرد، مورد نیاز است. رژیم‌های خاورمیانه در خارج از خلیج‌فارس نیز نگرانی‌هایی مشابه در مورد آسیب‌پذیری خود دارند، اما آنها بیشتر مایل و قادر هستند تا امنیت خود را بر پایه‌ای گسترده‌تر استوار کنند؛ بسیج حمایت مردمی از طریق ساختارهای سیاسی. گسترش و استفاده از نیروهای امنیتی و اطلاعاتی برای مقابله با ناآرامی‌های داخلی؛ و جلب حمایت خارجی از طیف وسیع‌تری از منابع بین‌المللی (با انتظارات محدود درباره ایفای نقشی مستقیم از سوی این قدرت‌ها در مقابله با تهدیدات داخلی پیش روی بقای رژیم.)

یک تصور تهدید دیگر اما احتمالا مرتبط هم وجود دارد که براساس آن نهادهای حاکمیتی بیم مورد هجوم واقع شدن از سوی قدرت‌های خارجی را دارند. بی‌ثباتی و درگیری منطقه‌ای در منطقه خاورمیانه در دهه‌های اخیر، به‌صورت که غیرطبیعی هم نیست، چنین برداشت‌هایی را تقویت کرده است. این بار هم پادشاهی‌های عرب خلیج‌فارس هستند که به توانایی خود برای رویارویی با چنین چالش‌هایی بدون حمایت خارجی متعهد، قانع‌کننده و آماده نبرد -که برای مقابله و غلبه بر دشمنان منطقه‌ای کافی است، اعتماد ندارند. البته اسرائیل هم به داشتن چنین تعهدی از سوی قدرت‌های خارجی نیاز دارد؛ اما تعهد دریافت شده از سوی اسرائیل فقط به برخورداری از تسلیحات پیشرفته فناورانه که از طریق آنها قادر به فائق آمدن بر رقبای منطقه‌ای باشد، محدود است و تل‌آویو نیازی به مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی ندارد.

درحالی که برای بیشتر رژیم‌ها و دولت‌های خاورمیانه، ماهیت نیازهای امنیتی رامی‌توان با ایجاد توازن در طیفی از عناصر حمایتی داخلی و خارجی برطرف ساخت، پادشاهی‌های عربی خلیج‌فارس تاکنون به حمایت ایالات‌متحده بیشتر متکی بوده‌اند- والبته حمایت کشورهای غربی مرتبط با آمریکا-. روندهای اخیر در سیاست ایالات‌متحده در حال حاضر باعث ایجاد ابهاماتی در رژیم‌های سلطنتی عرب درباره قابل اعتماد بودن تعهدات ایالات‌متحده به دولت‌ها و رژیم‌های آنها شده است. بااین‌حال، بعید است نتیجه چنین عدم اطمینانی، ظهور چین به‌عنوان یک رژیم جایگزین/ضامن امنیت دولتی باشد. سیاست دولت پکن پرهیز از دخالت در امور داخلی کشورهای مستقل و اتحادهای نظامی است که این کشور را متعهد به حمایت از یک کشور منطقه‌ای در برابر دیگری می‌کند.

مکمل بودن بینش‌های جهانی

اگرچه بافتار فرهنگی کشورهای خاورمیانه در دوران اخیر تاریخی بیش از هر چیز دیگری تحت تاثیر اروپا و آمریکا بوده است، اما گفتمان سیاسی معاصری که توسط دولت چین ارائه می‌شود، برای بسیاری از نخبگان خاورمیانه‌ای جذابیت دارد. تاکید بر میراث تاریخی غنی که با مداخله استعماری منقطع شد، نگرش‌های مشترک ضداستعماری ناشی از آن، هویت‌یابی مشترک به‌عنوان کشورهای درحال توسعه که به دنبال جایگاه مناسب خود در نظم اقتصادی و سیاسی جهانی هستند، تعهد آشکار به وابستگی متقابل به‌جای وابستگی [یک‌طرفه] در روابط خارجی، اصرار بر اصل حاکمیت و در تلاش برای تحمیل ارزش‌های غربی بر جوامع و سیاست‌هایشان، و ترجیح چین برای تجدید ساختار نهادها و چهارچوب‌های جهانی؛ همه این موارد در سخنرانی‌های انجام‌شده پس از سفرهای دولتی، بیانیه‌های مطبوعاتی پس از این سفرها، نشست‌ها و اجلاس‌های دوجانبه و موافقتنامه‌های مشارکت راهبردی امضاشده بین چین و کشورهای خاورمیانه تصریح گشته است.

اگر این اظهارات موضعی و اصولی را شعارهایی مودبانه اما توخالی بدانیم، به دام اشتباه خواهیم افتاد. برخی از راهبردهای سیاسی مهمی که توسط دولت‌های خاورمیانه اتخاذ و دنبال می‌شوند، به این بیانیه‌ها اثر عملی می‌بخشند؛ که ازجمله آنها می‌توان به راه‌اندازی پروژه‌هایی با هدف ادغام اقتصادهای منطقه در چهارچوب‌های زیرساختی و شبکه‌های تجاری ابتکار کمربند- جاده؛ مشارکت در موسسات بانکی و توسعه‌ای ایجادشده توسط و پیرامون گروه بریکس و سازمان همکاری شانگهای و مقاومت هماهنگ در برابر فشارهای دیگر قدرت‌های بزرگ برای اتخاذ سیاست‌های محدودکننده بر چین و کشورهای جنوب جهانی اشاره نمود. درباره مسائلی هم که احتمال انتقاد کشورهای خاورمیانه از چین درباره آنها وجود دارد (مانند رفتار با مسلمانان در سین‌کیانگ)، به نظر می‌رسد اشتراک اصول و دیدگاه که برائر منافع سیاسی آنی تقویت شده است، تاثیر بیشتری از تحفظ‌های احتمالی- حداقل در سطح دولتی- دارد. بسیاری از رژیم‌های خاورمیانه‌ای که به ترویج دموکراسی و حقوق بشر از سوی غرب با دید منفی می‌نگرند که تهدیدی برای قدرت آنان محسوب می‌شود. بااین‌وجود، جذابیت قدرت نرم چندبعدی غربی ممکن است بر مکمل بودن رسمی دیدگاه‌های سیاسی برتری داشته باشد.

نیازها و راهبردهای اقتصادی

نسبت به سرعت رو به رشد تجارت چین با کشورهای خاورمیانه مورد مطالعات بسیاری انجام گرفته است. از وضعیتی در اوایل دهه ۱۹۹۰ که تجارت چین و خاورمیانه برای هر دو طرف اهمیت چندانی نداشت، اکنون به شرایطی نائل شده‌ایم که میزان تجارت چین با بیشتر کشورهای خاورمیانه تنه به تنه اتحادیه اروپا می‌زند و بسیار بیشتر از میزان تجارت دوجانبه آمریکا- خاورمیانه است. جریان سرمایه‌گذاری بین چین و کشورهای خاورمیانه (عمدتا، اما نه منحصرا از سمت چین به خاورمیانه) از نظر کمیت افزایش یافته اما کمتر از میزان سرمایه‌گذاری دوجانبه اتحادیه اروپا و کشورهای خاورمیانه است. درحالی‌که تجارت و سرمایه‌گذاری چین و خاورمیانه برای اقتصادهای خاورمیانه قابل‌توجه است، اما تنها بخش نسبتا کمی از کل تجارت و سرمایه‌گذاری چین را تشکیل می‌دهد. نسبت تجارت چین با خاورمیانه در سال‌های اخیر به‌طور متوسط ۶ تا ۷ درصد بوده، درحالی‌که نسبت سرمایه‌گذاری به میزان قابل توجهی کمتر هست.

با وجود این، ترکیب واردات چین از خاورمیانه در ۲۰ سال گذشته که تقریبا ۹۰ درصد آن را نفت و گاز تشکیل می‌دهد، سبب اهمیت راهبردی این تجارت برای چین شده است. علی‌رغم تلاش‌های این کشور برای تنوع بخشیدن به منابع انرژی خود و کاهش نیازش به انرژی که ممکن است درنتیجه کاهش فعالیت‌های اقتصادی ایجاد شود، پکن علاقه زیادی به خرید نفت و گاز از خاورمیانه دارد. کشورهای خاورمیانه نیز مایل به حفظ و گسترش بیشتر اندازه و جریان صادرات خود به چین هستند.

بااین‌حال، هیچ‌یک از طرفین به کانال‌های موجود عرضه و تقاضای هیدروکربن وابسته نیستند. کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه در رقابت با دولت‌های دیگر برای نیل به بازارهای نفت و گاز چین به سر می‌برند و این امر باعث می‌شود پکن کمتر به یک منبع نفت و گاز وارداتی وابسته باشد. چین نیز با سایر کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز خاورمیانه رقابت می‌کند. مصرف نفت و گاز هند در سال‌های اخیر به سرعت افزایش یافته و پیش‌بینی می‌شود این نرخ رشد در ۱۰ سال آینده پابرجا باشد یا فراتر نیز برود. نسبت انرژی مورد نیاز دهلی‌نو به هیدروکربن‌های وارداتی بسیار بیشتر از نیاز چین است. همین امر در مورد ژاپن و کره جنوبی نیز صدق می‌کند؛ اگرچه میزان تقاضای کلی انرژی آنها ثابت است. فوریت یافتن تامین‌کنندگان قابل اعتماد هیدروکربن در چنین شرایطی به‌ناچار شدت رقابت بین‌المللی برای کسب منابع هیدروکربنی پایدار درازمدت را تشدید می‌کند، درنتیجه موقعیت چانه‌زنی کشورهای خاورمیانه تقویت شده است؛ بنابراین، توصیف چین از روابط خود با کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه با عنوان «وابستگی متقابل برد-برد» توجیه‌پذیر است.

مراحل توسعه روابط چین و کشورهای خاورمیانه از سال ۱۹۴۹

تمرکز این بخش به نحوه شکل‌دهی جایگاه، دیدگاه‌ها و اهداف راهبردی چین -که پیش‌تر به آنها پرداخته شد- به روابط پکن با کشورهای خاورمیانه در چهار مرحله مختلف است: ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸، ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۸، ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ تا امروز.

۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸

رویکرد چین به خاورمیانه در این دوره نشان‌دهنده درجه‌ای از بی‌علاقگی بود. این بی‌علاقگی تا حدودی به دلیل موقعیت خاورمیانه در موازنه راهبردی جهانی به چین تحمیل شده بود: برخی کشورهای خاورمیانه (به‌ویژه در حوزه خلیج‌فارس) به‌شدت تحت نفوذ قدرت‌های بزرگ غربی بودند. برخی دولت‌های منطقه روابط خود را با تایوان حفظ کرده بودند و تمایلی به باز کردن درهای روابط با جمهوری خلق چین نداشتند. در مواردی هم که دولت‌ها مواضع ملی‌گرایانه/غیرمتعهدانه را اتخاذ کرده بودند و با نفوذ غرب در منطقه مقابله داشتند، برای کسب حمایت به شوروی، و نه چین، نگاه داشتند. آنها به تسلیحاتی نیاز داشتند که از نظر کارایی با تسلیحاتی که همسایگان منطقه‌ای‌شان می‌توانستند از غرب تهیه کنند قابل مقایسه باشند و این کار فقط از عهده اتحاد جماهیر شوروی برمی‌آمد. «پنج اصل همزیستی مائو تسه تونگ» که بعدها وارد «سیاست توسعه مستقل و صلح‌آمیز دنگ شیائوپینگ» در دهه ۸۰ نیز شدند، در خاورمیانه اهمیت چندانی نداشتند. این اصول به نگرانی‌های امنیتی فوری که روابط بین دولت‌های خاورمیانه و جهان خارج را شکل می‌داد، پاسخ نمی‌دادند. در عین حال، تلاش چین برای اتکا به خود، زمینه محدودی برای هرگونه روابط اقتصادی پویا بین دوطرف فراهم می‌آورد. تشنج‌های ناشی از انقلاب فرهنگی چین (۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶) هم دولت‌های خاورمیانه را از چرخش به سمت پکن منصرف می‌کرد. البته چین برخی حمایت‌ها را از جنبش‌ها و گرایش‌های رادیکال در این منطقه انجام می‌داد، اما این حمایت بسته به جامعه عمل پوشاندن به یک منفعت راهبردی گسترده‌تر بود. همان‌طور که شیکور گفته بود: «علاقه چین به مسائل داخلی یا بین‌المللی اساسا تحت تاثیر ملاحظات بین‌المللی بود و بر اثر آن برانگیخته می‌شد... زمانی که آنها معتقد بودند اوضاع جهان به دلیل افزایش تلاش‌های یک یا هر دو ابرقدرت برای مداخله درحال متشنج شدن است.» آگاهی چین از اهمیت خاورمیانه و ارتباط آن با امنیت چین افزایش می‌یافت. در این شرایط، چینی‌ها خواسته‌های خود را از دولت‌های خاورمیانه یا جنبش‌های آزادی‌بخش ملی تشدید می‌کردند تا به جناح آنها بپیوندند و قاطعانه دربرابر «دشمن» مقاومت کنند... اما زمانی که به این نتیجه می‌رسیدند تو ابرقدرت مذکور، حداقل به صورت مقطعی، علاقه خود را به این منطقه از دست داده‌اند، نسبت به مسائل داخلی یا بین‌اعربی تمایل کمتری داشته یا احتمالا بی‌تفاوت می‌شدند.»

بااین‌حال روابط دیپلماتیک چین با کشورهای خاورمیانه به‌تدریج در همین دوره توسعه یافت. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ روابط با مصر، سوریه و پادشاهی متوکلی یمن (۱۹۵۶)؛ عراق، دولت موقت الجزایر و مراکش (۱۹۵۸)؛ سودان (۱۹۵۹)؛ تونس (۱۹۶۴)؛ و جمهوری دموکراتیک خلق یمن (۱۹۶۹) برقرار شد. پس از آنکه جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۱ کرسی چین در سازمان ملل را به دست آورد، گشایش بیشتری در روابط دیپلماتیک پکن با کشورهای خاورمیانه ایجاد شد. کویت، ترکیه، ایران و لبنان همگی روابط خود را با تایوان قطع کردند و ارتباطات خود را با جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۱ برقرار نمودند. کویت هم تنها پادشاهی عربی خلیج‌فارس بود که روابط خود را با پکن برقرار کرد.

۱۹۷۹ تا ۱۹۹۸

رشد پیوسته روابط بین چین و کشورهای خاورمیانه در این دوره به‌طور مستقیم با تغییر راهبردهای داخلی چین به‌دنبال برنامه اصلاحات تصویب شده توسط پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸ مرتبط بود. برنامه «چهار نوسازی» که اولین‌بار در دهه ۱۹۶۰ توسط جوئن لای اعلام شد اما در پلنوم فوق‌الذکر در صدر برنامه‌های دولت قرار گرفت، به‌دنبال اصلاحات اساسی و تحکیم، کشاورزی، صنعت، فناوری و دفاع بود. دنگ تشخیص داده بود که چین برای تبدیل به یک جامعه مصرفی، باید جامعه‌ای تولیدکننده باشد. مبارزه طبقاتی دیگر عنصر حیاتی در تعیین سیاست اقتصادی به‌شمار نمی‌رفت. سیاست‌های خارجی باید مطابق با الزامات اقتصادی شکل می‌گرفت. سیاست توسعه‌ای مستقل و صلح‌آمیز دنگ چندجانبه بود، اما موضوع اصلی آن چهارچوب‌بندی سیاست‌های داخلی و خارجی حول نیازهای توسعه‌ای چین بود. گسترش تجارت بین‌المللی برای این سیاست هم ضروری بود و هم نتیجه آن به‌شمار می‌رفت و روابط خارجی هم برای تسهیل این مهم لازم بود. مسائل ایدئولوژیک باید کنار گذاشته می‌شد تا به نیازهای توسعه‌ای چین اولویت داده شود.

مانند روابط اقتصادی چین با سایر نقاط جهان، تجارت و تعامل اقتصادی چین با خاورمیانه در این دوره به میزان قابل توجهی گسترش یافت- البته در مقیاس بسیار محدودتر از دوره‌های بعدی. یکی از عوامل کلیدی تاثیرگذار بر تجارت آینده، گذار چین از اقتصادی دارای مازاد نفت به اقتصاد دارای کسری نفت در سال ۱۹۹۳ بود که مبنایی برای گسترش قابل‌توجه واردات نفت چین از منطقه خلیج‌فارس - شاید حیاتی‌ترین عنصر در تعامل اقتصادی چین با خاورمیانه در دو دهه اول قرن بیست‌ویکم - به‌شمار می‌رفت اما تعامل سیاسی بین چین و دولت‌های خاورمیانه نسبتا غیرقابل‌توجه بود و حتی تامین تسلیحات (برای ایران، عراق و عربستان سعودی در دهه ۱۹۸۰) بیشتر به دلیل ملاحظات اقتصادی تا سیاسی انجام می‌گرفت. پادشاهی‌های عرب خلیج‌فارس نیز به‌تدریج روابط دیپلماتیک خود را با چین آغاز و با به‌رسمیت شناختن تایوان عقب‌نشینی کردند: امارات متحده عربی (۱۹۸۴)، قطر و دولت فلسطین (۱۹۸۸)، بحرین (۱۹۸۹) و عربستان سعودی (۱۹۹۰). اسرائیل نیز در سال ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک خود را با پکن برقرار کرد.

۱۹۹۹ تا ۲۰۱۲

دوره ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۲ شاهد آزادسازی اقتصاد چین و تاکید بیشتر این کشور بر سازوکارهای بازار و ادغام بیشتر آن با اقتصاد جهانی بود. سیاست‌های کلیدی که مستقیما در این دوره با تعامل اقتصادی چین با سایر کشورها تاثیر گذاشت، سیاست «خروج از خانه» بود که در سال ۱۹۹۹ به تصویب رسیده و تبدیل به بخشی از برنامه پنج‌ساله دهم چین (۲۰۰۵-۲۰۰۱) شد و همچنین الحاق چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ بود. راهبرد اول شرکت‌های چینی را تشویق به سرمایه‌گذاری در خارج از کشور کرد و راهبرد دوم هم چهارچوب پایداری را فراهم کرد که در آن تجارت چین با جهان خارج می‌توانست گسترش پیدا کند. مقررات موثر بر سرمایه‌گذاری ورودی نیز آزاد شد و به شرکت‌های خارجی فرصت‌های گسترده‌تری برای سرمایه‌گذاری و امنیت بیشتری در انجام سرمایه‌گذاری داد. تجارت و سرمایه‌گذاری بین چین و خاورمیانه به سرعت درنتیجه این تغییرات گسترش یافت؛ امری که درباره قراردادهای پکن با کشورهای این منطقه نیز صادق بود. این روند صعودی با افزایش سریع قیمت نفت پس از سال ۲۰۰۳ که ناشی از کمبود آشکار منابع هیدروکربنی بود، شدت بیشتری یافت. چین انگیزه و منطق لازم برای گنجاندن نیازهای وارداتی نفت خود در چهارچوب گسترده‌تری از همکاری «مفید متقابل» را داشت؛ راهبردی که تضمین بیشتری از دسترسی مداوم به ذخایر نفت خاورمیانه (عمدتا در منطقه خلیج‌فارس) ارائه می‌کرد و درعین‌حال تجارت دوطرف را از طریق ارتقای صادرات و سرمایه‌گذاری چین در منطقه موازنه می‌کرد. در این میان کشورهای تولیدکننده نفت منابع کافی برای افزایش واردات کالاهای چینی خود را در اختیار داشتند. اگرچه روابط بین چین و کشورهای خاورمیانه در این دوره به‌طور پیوسته تقویت شد، اما این کار بدون استراتژی واضح و صریح چین برای منطقه انجام گرفت. تمرکز عمده بر نیازهای اقتصادی فوری چین بود و سیاست‌ها هم در پاسخ به این نیازها تکامل می‌یافتند. عدم تمایل چین به درگیر شدن با مشکلات منطقه از نظر سیاسی و عزم این کشور برای وارد نشدن چین به درگیری‌های درون منطقه‌ای بر راهبرد پکن در خاورمیانه حاکم بود.

۲۰۱۳ تا ۲۰۲۰

ناظران داخلی و خارجی سیاست خارجی چین را از زمان روی کار آمدن شی جین پینگ در سال ۲۰۱۳ به این صورت توصیف کرده‌اند که پکن رویکرد «قدرت را مخفی کن و منتظر فرصت بمان» را که دنگ شیائوپینگ در دهه ۱۹۸۰ تدوین کرده بود، کنار گذاشته، اکنون فعال‌تر یا قاطع‌تر شده و راهبرد «تلاش برای نیل به دستاورد» را دنبال می‌کند. البته این گذار سیاستی در عمل چندان آشکار نبوده است. اگرچه تلاش برای نیل به دستاورد برای اولین بار توسط رئیس‌جمهور شی در اجلاس کاری کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره دیپلماسی همسایگان در اکتبر ۲۰۱۳ بیان شد، اما بسیاری از موضوعاتی که او به‌عنوان بخشی از این رویکرد مطرح نمود، در زمان سلف او، هو جین تائو هم وجود داشتند. همچنین در میان متخصصان روابط بین‌الملل چینی بحث‌هایی وجود دارد که آیا این راهبرد جدید جایگزین سیاست قدرت را مخفی کن و منتظر فرصت بمان است یا نشان‌دهنده یک جهت‌گیری سیاستی که می‌تواند در کنار راهبرد پیشین دنبال شود؟

با وجود تفاسیر متفاوت از منشأ و ماهیت تغییر سیاستی که رخ داده است، این توافق کلی وجود دارد که سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر نسبت به منافع به لحاظ شده قاطع‌تر گشته، میزان روابط آن با شرکای کلیدی اقتصادی و سیاسی رو به افزایش گذاشته، تمایل آن برای طرح یک نظم جهانی اصلاح شده یا مورد تجدید نظر قرارگرفته بیشتر شده و به‌طورکلی به مشارکت در مسائل بین‌المللی به‌صورت کلی مایل‌تر شده است. نیروی دریایی چین، به‌عنوان بخشی از گسترش حضور جهانی این کشور، حضور خود را در اقیانوس هند افزایش داده است؛ حضوری که اکنون توسط یک پایگاه تدارکاتی در جیبوتی پشتیبانی می‌شود و بعضا شکل حضور گاه‌وبیگاه در دریای مدیترانه و فراتر از آن را می‌گیرد.

بااین‌حال، این نقش فعال‌تر در منطقه خاورمیانه، نباید مترادف با تلاش چین برای جایگزینی ایالات‌متحده، به‌عنوان ضامن کلیدی امنیت برای همه یا تعدادی از کشورهای منطقه دانسته شود. پارامترهای سیاست چین تغییر نکرده است. تمرکز بر امنیت دولت، تداوم تاب‌آوری و انعطاف‌پذیری اقتصاد و نظام سیاسی و حفاظت از قلمرو ارضی و دریایی ادعایی هنوز هم نقاط کانونی تمرکز این کشور به شمار می‌روند. ایفای نقش امنیتی در منطقه خاورمیانه، براساس اتحاد با شبه‌اتحاد با یک یا چند کشور این منطقه و آمادگی برای جنگ از جانب چنین دولت‌هایی، بر نگرانی‌ها و منافع راهبردی اصلی چین تاثیر منفی خواهد گذاشت. علاوه‌بر این، سیاستگذاران چینی به خوبی می‌دانند که تعامل نظامی خارجی در خاورمیانه به‌ندرت به نتیجه موردنظر خود رسیده است.

بااین‌وجود، چین به‌طور فزاینده‌ای به دنبال این است که روابط خود را با کشورهای خاورمیانه (و بسیاری از دولت‌های دیگر در سراسر جهان) در چهارچوب ساختارمند همکاری -مشارکت‌های راهبردی- قرار دهد. تمرکز موافقتنامه‌های مشارکت راهبردی عمدتا بر تقویت همکاری و مبادلات اقتصادی بوده و با تعهدات عمومی برای تقویت همکاری‌های سیاسی، دیپلماتیک و مردم به مردم همراه است. در هیچ‌یک از قراردادهای مشارکت، چین خود را متعهد به دفاع از رژیم‌ها یا دولت‌های خاورمیانه نمی‌داند و در حال حاضر نیز ظرفیت ایفای چنین نقشی را ندارد. اکثر کشورهای خاورمیانه (۱۵ از ۲۵) قراردادهای مشارکت راهبردی با چین امضا کرده‌اند.

اگرچه توافقنامه‌های مشارکت راهبردی که چین با کشورهای خاورمیانه امضا کرده است، نشان‌دهنده اظهار تعهد هر دو طرف برای توسعه روابط سودمند متقابل است، اما درجات متفاوت مشارکت مستلزم دقت بیشتر هستند. نام‌هایی که به مشارکت‌ها داده می‌شود، سطوح کمی متفاوت از اولویت و ماهیت را نشان می‌دهد؛ مشارکت راهبردی جامع، مشارکت راهبردی، مشارکت همکاری راهبردی، و مشارکت جامع نوآورانه. مشارکت‌های راهبردی جامع معمولا محتوای سیاسی بیشتری نسبت به سایرین دارند، اما اشتراک سیاسی کمی در میان پنج کشور خاورمیانه که از این نوع همکاری با چین برخوردار هستند -الجزایر، مصر، عربستان سعودی، ایران و امارات متحده عربی- وجود دارد. آنها متعلق به بلوک‌های مختلف در زیرسیستم امنیتی خاورمیانه هستند. از این پنج کشور، ۳ کشور برای الزامات امنیتی خود به‌شدت به ایالات‌متحده متکی هستند.

دیدگاه‌های آینده؛ مشکلات، چالش‌ها و پتانسیل‌ها

مولفه‌هایی که چین روابط خود با کشورهای خاورمیانه را در چهارچوب آنها مدیریت می‌کند، بعید است که در کوتاه‌مدت تا میان‌مدت دستخوش تغییر اساسی شوند. عناصر اصلی رویکرد چین به خاورمیانه برای چندین دهه نسبتا ثابت مانده است؛ زیرا آنها تجسم منافع و نیازهای مداوم این کشور به شمار می‌روند. بااین‌حال، تردیدی وجود ندارد که تاکتیک‌ها و شیوه اظهار و اعمال راهبرد چین قطعا دستخوش تحول خواهد شد. قاطعیت بیشتر مشهود در سیاست‌های جهانی چین در سال‌های اخیر، همچنان در ارتقای فعال روابط با کشورهای خاورمیانه تجلی پیدا خواهد کرد؛ البته بدون اینکه پکن تعهداتی را برعهده بگیرد که با منافع گسترده‌تر جهانی‌اش در تضاد باشد. اینکه دیگر قدرت‌های جهانی هم چگونه به ظهور چین واکنش نشان دهند، تاثیر مهمی بر تاکتیک‌های چین و اثربخشی آنها خواهد داشت. خاورمیانه در روابط چین حائز اهمیت خواهد بود، اما اهمیت این منطقه در مقابل منافع اصلی پکن در شرق آسیا، آسیای مرکزی و غرب اقیانوس آرام ثانویه خواهد بود. امکان تغییرات رادیکال و غیرمنتظره در شرایط جهانی -ناشی از پویایی‌های خارج از خود چین- باعث ایجاد عدم اطمینان درباره پیش‌بینی‌های انجام‌شده حول کنش‌های بین‌المللی آینده می‌شود. بااین‌وجود، ویژگی راهبردی جهانی چین و جایگاهی که خاورمیانه در این راهبردها دارد، حاکی از آن است که روابط چین با خاورمیانه در سال‌های آینده بر پنج پایه اساسی مبتنی خواهد بود.

۱- تقویت تبادلات، همکاری و هماهنگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با کشورهای خاورمیانه؛ پتانسیل تبادل و تعامل سودمند متقابل برای چین قابل توجه است، هم ازنظر اقتصادی و هم ازنظر سیاسی. چین در پی همکاری برد-برد با کشورهای خاورمیانه به‌عنوان مبنای تعامل خود با این منطقه خواهد بود. پیوندهای سیاسی قوی‌تر با ارتقا و توسعه روابط اقتصادی همراه خواهد بود و این دو حامی و مکمل یکدیگر تلقی خواهند شد. این رابطه فزاینده‌ای توسط شبکه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌تری که چین در حال ترویج آنهاست، مانند ابتکار کمربند- جاده و نهادهای مرتبط «نظم جایگزین» جهانی/آسیایی (مانند بریکس و سازمان همکاری شانگهای) زمینه‌سازی خواهد شد. در عمل، مرزهای مستعد درگیری اتصال کشورهای خاورمیانه به حمل‌ونقل و ارتباطات زمینی ابتکار کمربند- جاده را دشوار می‌کند (به‌جز، شاید برای ترکیه و ایران)؛ ارتباطات دریایی هم با یا بدون چهارچوب ابتکار کمربند- جاده توسعه می‌یابند. بااین‌وجود، طرح پروژه‌های اقتصادی سودمند متقابل به‌عنوان نمادهای نظم اقتصادی جدید که کشورهای خاورمیانه به آنها دسترسی پیدا خواهند کرد، منطق و انگیزه‌ای برای تعامل چین و خاورمیانه فراهم می‌کند. کشورهای خاورمیانه عمدتا گزینه‌های جایگزینی برای به دست آوردن سرمایه توسعه‌ای دارند؛ بنابراین آنها در موقعیتی قوی برای اطمینان از رقابتی بودن سرمایه ارائه شده قرار دارند.

۲- رتبه ثانویه راهبردی خاورمیانه در استراتژی‌های جهانی چین: مهم‌ترین عنصر راهبرد جهانی چین دفاع از قلمرو ارضی و حقوق دریایی خود است؛ بنابراین این مناطق اطراف چین هستند که بالاترین اولویت استراتژیک را در سیاست خارجی پکن دارند. درگیری دفاعی در سایر نقاط جهان و در مناطقی دور از دریاهای چین شرقی و جنوبی، آسیای شرقی و آسیای جنوبی/جنوب شرقی، توجه پکن را از منافع حیاتی خود دور خواهد کرد. در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، توان نیروهای دریایی و مسلح چین نسبت به ایالات‌متحده و شاید برخی از کشورهای دیگر در سطح پایین‌تری باقی می‌مانند؛ بنابراین تعامل خارج از منطقه همسایگی به صورت محدود و هدفمند یا شاید نمادین خواهد بود. چین نه توانایی و نه اراده لازم برای پذیرفتن همان تعهداتی را دارد که آمریکا در سال‌های اخیر در منطقه خلیج‌فارس و مدیترانه انجام داده است. این وضعیت با منافع و تمایلات اکثر دولت‌های خاورمیانه همخوانی دارد. کشورهایی که بیشتر احساس آسیب‌پذیری کرده و به تضمین‌های امنیتی نیاز دارند به دولت‌های غربی نگاه می‌کنند؛ اما کشورهایی که کمتر به چنین تضمین‌هایی نیاز دارند، از اشکال محدودتر کمک و همکاری امنیتی، و معمولا از منابع مختلف، استفاده می‌کنند.

۳- تاکید بر حاکمیت، حق دفاع از حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها به‌عنوان اساس روابط چین با کشورهای خاورمیانه، این مساله برای منافع داخلی چین مهم است و درعین‌حال یک اصل مشترک بین بسیاری از کشورهای درحال توسعه را نیز نشان می‌دهد. از منظر چین، دفاع از حق حاکمیت پوشش‌دهنده حقوق سرزمینی و دریایی ادعایی این کشور، وظیفه پکن برای دفاع از این حقوق و لزوم به رسمیت شناختن این حقوق از سوی دیگران است. عنصر حیاتی برای دولت‌های خاورمیانه نیز به رسمیت شناختن حقوق حاکمیتی آنها در صحنه داخلی است: آزادی عمل به شکلی که در قلمرو خود مناسب می‌بینند. از منظرگاه‌هایی کمی متفاوت، هر دو طرف دلایلی دارند که اصل حاکمیت را پایه‌ای همدلانه برای روابط متقابل خود بدانند. در پرتو اصل حاکمیت، ناراحتی که برخی از مردم خاورمیانه با آن به تحولات داخلی در چین نگاه می‌کنند (به‌ویژه نگرانی‌ها درباره رفتار با مسلمانان در سین کیانگ)، بعید است که در سطح دولتی به‌صورت تهاجمی بیان شود.

۴- بی‌طرفی چین با توجه به رقابت و درگیری میان کشورهای خاورمیانه، بدون اتحاد: بی‌طرفی و عدم دخالت در رقابت‌های بین‌دولتی و درگیری‌های منطقه‌ای همچنان جایگاهی اساسی در راهبرد چین در خاورمیانه خواهد داشت. سود پکن از عدم مداخله بیشتر از همکاری است؛ بنابراین، این کشور همچنان بر تمایل خود برای داشتن روابط خوب با همه کشورهای خاورمیانه تاکید کرده و به دنبال ایجاد موازنه در روابط خود در سراسر مرزهای درگیر خواهد بود. چین با هیچ کشور منطقه‌ای، چه با معاهده رسمی و چه با شبه‌اتحاد، متحد نخواهد شد. تعهدات ائتلافی که پکن را به عضویت در مناقشات منطقه‌ای وارد کند، نتایجی منفی و مشابه حضور ایالات‌متحده در منطقه خواهد داشت. فعالیت‌های دفاعی چین هم به شکل حضور نیروی دریایی با هدف حفاظت از کشتیرانی و کارکنان چینی و فروش تجاری تجهیزات دفاعی (با آموزش مناسب) خواهد بود. فروش تجهیزات دفاعی نیز در چهارچوب سیاست کلی موازنه کردن روابط در سراسر منطقه انجام خواهد شد. قراردادهای مشارکت راهبردی نیز، عمدتا با محتوای سیاسی و اقتصادی، با همه کشورهای منطقه دنبال خواهد شد.

۵- همکاری با کشورهای خاورمیانه با هدف ایجاد توازن مجدد در نظم‌های سیاسی و اقتصادی جهانی: درحالی که چین نه قصد و نه توانایی برهم زدن حضور غرب در منطقه خاورمیانه را ندارد، اما این منطقه برای دستیابی به هدف گسترده‌تر چین برای ایجاد موازنه مجدد در نظم‌های سیاسی و اقتصادی جهانی مهم است. کاهش تعامل اقتصادی، سیاسی و راهبردی غرب در خاورمیانه، همراه با افزایش تعامل خاورمیانه با «نظم جایگزین» چین، به نفع بلندمدت منافع جهانی چین است. بدون شک فرصت‌های پیش آمده برای تسهیل تغییرات مداوم در اتصال، ارتباط و تعامل دو طرف مغتنم شمرده خواهند شد.